

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۵

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امر پنجم: مشتق

پاسخ به یک سؤال:

• آیا این‌که تقید به زمان داخل در معنای فعل و خود قید زمان خارج است، یعنی معنای حرفی داخل در موضوع له است؟

پاسخ: خیر. معنای حرفی داخل در موضوع له نیست. بله، اگر بیان می‌شد که خود تقید، معنای مشتق است، آن هم به نحو «وضع عام، موضوع له خاص»، آن وقت معنای مشتق معنایی حرفی می‌بود؛ اما این‌گونه نیست. مشتق معنای خود را دارد به همراه یک شرط و قید که همان تقید باشد؛ یعنی دلالت بر مبدأ و تلبس و تقید می‌کند. درواقع آنچه داخل در معنای موضوع له می‌گردد، یک شرط است. لذا نمی‌توان گفت که مشتق معنای حرفی می‌شود. چراکه به صرف شرط معنای حرفی گفته نمی‌شود.^۱

اختلاف مشتقات در مبادی:

در توضیح این بحث، در حالی که به کلمات آقای آخوند نظر داریم، بیان می‌کنیم که بی‌شک همه مشتقات دارای مبادئی هستند که از آن‌ها انتزاع می‌شوند و می‌توانیم آن مبادی را مصدر بنامیم. آنچه محل دقت است، این است که این مبادی و به تبع آن، مشتقات، همگی به یک گونه نیستند. به قول مرحوم آخوند:

^۱. مطالب بیشتر در درس‌های گذشته پیگیری شود.

۱. برخی از آن‌ها حرفه و صنعت هستند؛ مانند خیاط، زرگر، نجار و مکانیک؛
۲. برخی دیگر قوه یا ملکه هستند؛ مانند شجاع، بصیر، اعمی و مجتهد.
۳. و برخی (که موارد آن بیشتر از دو دسته نخست است) فعلیت هستند؛ به این معنا که بیان‌گر یک فعل و کار هستند. به بیان ساده، «فعلیت» در بیان کفایه، یعنی تحقق در خارج. مانند آکل از اکل، شارب از شرب، قاتل از قتل، ضارب از ضرب. این‌گونه مبادی می‌بایست در خارج محقق شوند تا مشتق حاصل از آن‌ها انتزاع شود. مثلاً برای انتزاع لفظ «قاتل» می‌بایست یک نفر در خارج مرتکب مبدأ آن شود که قتل باشد.

کنون که دانستیم مبادی مشتقات متفاوت است، مسئله‌ای رخ می‌نماید و آن این‌که «آیا این اختلاف، به مورد سخن ما نیز تسری می‌یابد یا خیر؟». مورد سخن ما این بود که اطلاق لفظ مشتق (مانند مسجد) بر ذاتی (مانند مکان مسجد) که ابتدا به مبدئی متلبس شده و سپس تلبس آن از بین رفته است (مانند این‌که مسجد به پارک تبدیل گردد)، اطلاقی حقیقی است یا مجازی؟^۲ سؤال این است که «آیا اختلاف مبادی مزبور، در اختیار رأی در مسئله مشتق اثری دارد یا خیر؟».

برخی قائل گشته‌اند که این اختلاف در بحث ما اثر دارد و لذا برخی مشتقات را از محل نزاع خارج دانسته‌اند؛ با این تفصیل که مشتقاتی که مبدأ آن‌ها حرفه یا صنعت یا ملکه باشد، از محل بحث خارج بوده و در این موارد ناگزیر از رأی به اعم هستیم؛ چراکه تصویر انقضای تلبس در این‌گونه موارد ناممکن می‌باشد. مثلاً کسی که سال‌ها به صنعت نجاری مشغول بوده است، و کنون آن را کنار گذاشته، بی‌شک این مبدأ در وجود او منقضی نشده است؛ چراکه نجار، یعنی کسی که دارای حرفه نجاری می‌باشد. در نتیجه گفتگو حول چنین موردی پا نمی‌گیرد. هم‌چنین است ملکه اجتهاد. مجتهدی که به واسطه کهنلت سن، از به فعلیت رساندن قوه اجتهادی که در وجود او موجود است، خودداری می‌کند، از محل نزاع در بحث مشتق خارج است. اگر از این دسته قائلان سؤال نماییم که «پس

^۱. بین صنعت و حرفه تفاوت ظریفی فرق ظریفی وجود دارد. حرفه معمولاً به چینش و تدبیر است؛ مانند این‌که کسی مسئله‌ای را مدیریت کند یا در موردی به قضاوت بپردازد؛ اما صنعت همیشه دارای یک خروجی می‌باشد؛ مانند نجاری که در آن یک وسیله ساخته می‌شود.

^۲. شاید بتوان گفت مثالی بهتر از این نمی‌توان پیدا کرد. ادعا نمی‌کنیم که این تنها مثال است؛ ولی مثال‌های مناسبی در کلمات علما دیده نمی‌شود.

چه مواردی در مسئله مشتق مورد بررسی قرار می‌گیرند؟»، خواهند گفت مواردی که در صدق تلبس به آن‌ها، فعلیت معتبر باشد.

اما آقای آخوند می‌فرمایند که اختلاف مشتقات به سبب مبادی‌شان، به هیچ وجه در بحث ما دخالتی ندارد. تنها نکته‌ای که محل دقت است، تفاوت این موارد در شیوه تلبس است. ما علاوه بر تلبس، «شیوه انقضا» را نیز به کلام مرحوم آخوند اضافه نموده و در مجموع می‌گوییم: در همه مشتقات سه‌گانه، انقضای تلبس، قابل تصویر و در نتیجه همگی داخل در محل نزاع هستند و تنها شیوه «تلبس» و «انقضای تلبس» در برخی با برخی دیگر متفاوت است.

عبارت کفایه این است: «إن اختلاف المشتقات فی المبادئ^۱ وكون المبدأ فی بعضها حرفه وصناعة (مانند خیاط، نجار، سائق، قصاب)، وفي بعضها قوة وملكة (مانند شجاع، اعمی، بصیر، مجتهد)، وفي بعضها فعلاً (در مقابل دو دسته قبل می‌باشد؛ یعنی نه حرفه و صنعت است و نه قوه و ملکه؛ بلکه چیزی است که مستلزم تحقق در خارج می‌باشد. مانند شارب، که از عمل خارجی شرب انتزاع می‌شود.)، لا یوجب (جواب إن) اختلافاً فی دلالتها بحسب الهيئة أصلاً (هیأت این‌ها فرقی نمی‌کند. بله، ضارب یعنی کسی که عملیات ضرب دارد و نجار یعنی کسی که حرفه نجاری دارد؛ ولی این معنایش این نیست که هیأت مشتق هم در این دو متفاوت باشد. به بیان دیگر، اختلاف مشتقات در مواد، اختلاف آن‌ها در هیئات سرایت نمی‌کند.)، ولا تفاوتاً فی الجهة المبحوث عنها (در جهتی که ما بحث می‌کنیم تفاوتی ایجاد نمی‌کند. جهت مورد بحث ما این بود که «آیا حقیقت مشتق در تلبس است یا اعم؟»).

^۱. من عبارت «فی المبادئ» را در کمانک قرار داده و در کنار آن یک علامت سؤال گذاشتم. این کار برای اشاره به این سؤالی است که در ذهن من وجود دارد و آن این‌که میل برخی به خارج نمودن دسته‌ای از مشتقات، از محل نزاع، فقط به خاطر اختلاف در مبادی است یا اختلاف در غیرمبادی هم در آن دخیلی دارد؟ به عبارت دیگر، بحث اصلی ما بی‌شک اختلاف مشتقات است؛ اما این‌که این اختلاف فقط ناشی از مبادی باشد یا خیر محل شک است. این یک بحث فرعی است و در کمانک بردن آن، حاکی از این فرعی و علامت سؤال در کنار آن، بیان‌گر تردید می‌باشد.

نکته‌ای که مناسب بود مرحوم آخوند در این بخش اضافه نمایند، این بود که قهراً نباید از این جهت تفصیلی در مسأله قائل شویم؛ چنان‌که بعضی‌ها تفصیل داده‌اند و گفته‌اند اگر حرفه و ملکه باشد از محل بحث خارج می‌باشد.

غایة الأمر (این خیلی مهم است). **إنه یختلف التلبس به فی المضى أو الحال** (تلبس به مبدأ فرق می‌کند و در حرفه به یک گونه است، در قوه و ملکه به گونه دیگری و در فعلی به گونه دیگری. این همان بخشی است که به نظر ما می‌بایست تفاوت در انقضا نیز ملحق به تفاوت در تلبس گردد؛ چراکه انقضای این‌ها هم متفاوت است. یک وقت شخص سر سفره نشسته و همین که قاشق را رها نماید، مبدأ فعلی «أکل» در او منقضی می‌گردد؛ لکن گاهی شخصی با این‌که اره نجاری را هم زمین گذارده، اما هم‌چنان مبدأ حرفه «نجاری» در او منقضی نشده است و این صفت در تمام اوقات روز او، حتی در خواب با او همراه می‌باشد). **فیکون التلبس به فعلاً** (عبارت «فعلاً» در این جا غیر از کلمه «فعلی» در چند سطر قبل است که اشاره به یکی از اقسام مشتقات داشت. «فعلاً» در این جا همان «بالفعل» و «فی الحال» می‌باشد). **لو أخذ حرفه أو ملکه ، ولو لم یتلبس به إلی الحال ، أو انقضی عنه** (توضیح آن‌که گاه شخص هنوز تلبس به مبدأ یک حرفه یا ملکه پیدا نکرده یا این‌که این تلبس را کنار گذاشته است؛ با این وجود تلبس او فعلی است. مانند دانشجویی که به تازگی مدرک دکترای خود را اخذ نموده و هنوز کسی را درمان نکرده است. در این صورت بر او لفظ «دکتر» اطلاق می‌گردد. یا مهندسی که هنوز یک طرح هم اجرا نکرده است و با این حال، بالفعل «مهندس» نامیده می‌شود. هم‌چنین هستند این دو مثال، در صورتی که دکتر و مهندس از کار خود دست کشیده باشند که این عناوین حقیقتاً به آن‌ها اطلاق می‌گردد). **ویکون مما مضی أو یأتی لو أخذ فعلاً** (در مواردی که مبدأ اشتقاق از نوع فعلی باشد، صدق تلبس به مشتق متوقف بر تحقق در خارج می‌باشد. یعنی تلبس به مبدأ «أکل» تنها در صورتی وجود دارد که شخص غذا خوردن را آغاز نماید و بلافاصله پس از اتمام آن نیز دیگر تلبسی نخواهد بود). **فلا یتفاوت فیها (جهت بحث) أنحاء التلبسات وأنواع التعلقات** (نحوه تلبس و نحوه تعلق (و اضافه می‌کنیم: نحوه انقضا) در جهت بحث ما تفاوتی ایجاد نمی‌کند. در نهایت ثمره این بحث این است که بعضی از تفصیلاتی که برخی داده‌اند نامربوط و اشتباه خواهند بود).

^۱. این عبارت، عبارت روانی نیست.

در این رابطه آقای نایینی هم دارای بیاناتی است که حائز نکاتی اضافه بر بیانات مرحوم آخوند می‌باشد و چه بسا اصل سخن را از مرحوم آخوند الهام گرفته باشد. از نکات اضافه آقای نایینی این است که در گذشته تنها دو قول در مسئله وجود داشت. برخی مطلقاً اعمی می‌شدند و برخی مطلقاً اخصی؛ ولی آرام آرام محل نزاع به هم ریخت و اقوالی نمایان گشت. بعضی گفتند نباید در حرفه و ملکه دعوا داخل شود؛ چراکه قول به اعم در آنجا ناگزیر است (باید گفت که این افراد، حق داشته‌اند که به چنین قولی قائل گردند).^۱ چراکه مشتقاتی مثل «نجار» را مشاهده می‌نمودند که تصور انقضا در آن به سادگی صورت نمی‌گیرد. چه این‌که نجار به معنای کسی است که دارای حرفه نجاری است؛ نه آن‌که هم‌اکنون در حال نجاری است. با این تفسیر، نجار، آن‌گاه که می‌خواهد یا در حال استحمام است هم نجار است. ایشان نتوانستند که صورتی را تصویر کنند که نجار زنده باشد و نجار نباشد. ما عرض می‌کنیم که آن صورت قابل تصویر است؛ آن زمانی که مثلاً اواخر عمر خود نجاری را از اصل فراموش کند.^۲ در این صورت در امثال نجار هم انقضا معنا خواهد یافت. در این مورد مرحوم نایینی (به خلاف مرحوم آخوند که سکوت پیشه کرد) بیان می‌کند که همین توهّمات باعث تفصیلات شده است. سپس ایشان مانند مرحوم آخوند می‌فرماید این اختلافات نبایست باعث تفصیل بشود. در این موارد ابتدا باید نوع تلبس را مشخص نمود (گفته نشود که چرا آقای آخوند انقضا را بیان ننمود که خواهیم گفت وقتی تلبس متفاوت بشود انقضا هم خودبه‌خود متفاوت خواهد شد. مثلاً در نجار تلبس، به پیدا کردن حرفه است. قهراً انقضا هم به از دست دادن حرفه خواهد بود؛ نه به ترک عمل. هم‌چنین در مجتهد تلبس به این است که این قوه را پیدا بکند؛ ولو حتی یک حکم

^۱. این دسته در بیان این قول تاحدودی حق داشته‌اند و لزوماً این سخن از سواد کم آن‌ها نبوده است. درست است که هرچه دانش آمده جلوتر ممکن است بعضی‌ها مبتلا به سواد کمتر شده باشند، ولی این‌که امروزه گفته شود اعتلایی که دانش اصول در گذشته داشت هم‌اکنون وجود ندارد، سخن نابجایی است. ما در حال حاضر محققان و متفکرانی داریم که تراث گذشته را أخذ نموده و در حال پیش‌برد آن هستند. مطالب نویی خلق می‌کنند و هیچ چیز از فهمشان کمتر از فهم گذشتگان نیست. البته ممکن است بگوییم این‌گونه موارد نادر هستند.

^۲. به خدا پناه می‌بریم. ما در اطرافمان افراد زیادی را می‌بینیم که گفته می‌شود حائز تجارب گرانمایی هستند؛ اما به دلیل کهولت سن، استفاضه از آن‌ها ممکن نمی‌باشد. تعبیر قرآن به «شبیّه و ضعفاً» تنها بیان‌گر ضعف جسمی نیست؛ بلکه شامل ضعف اندیشه، ضعف طراحی و ضعف مدیریت هم می‌باشد.

هم استنباط ننماید؛ بنابراین صرف این که هم‌اکنون مشغول به انجام عملیات اجتهاد نباشد، مضر به صدق تلبس نخواهد بود؛ مگر آن که اجتهاد را از اصل فراموش کند که در این جا دیگر تلبس صادق نیست.^۱

بنابراین خلاصه سخن تا این جا این می‌شود که مشتقات در مبادی اختلافاتی دارند که این اختلافات در تلبس و انقضا اثرگذار است؛ ولی این باعث نمی‌شود که ما جهت بحث را عوض کنیم یا تفصیلاتی بدهیم که نباید بدهیم. در مباحث آتی نقدهایی در این رابطه بیان خواهد شد.

الحمد لله رب العالمین.

^۱. در زمانی که فحولی از نجف، مانند سیدمحمد صاحب مناهل، پسر صاحب ریاض و ... برای جنگ با روس به قم آمده بودند، بر میرزای قمی (که تنها شخص لایق برای پذیرایی بود) وارد شدند. قم در آن زمان مثل نجف نبود. میرزا به آن‌ها خوشامدگویی نمود و گفت: «من مدتی است در قم هستم و در میان همین مردم و عوام. خلاصه آخوند بلد شده‌ام. سنم هم بالا رفته. یک مسئله مطرح کنید. یک مطلب من بگویم؛ یک مطلب شما بگویید. ببینید من واقعا ملکه اجتهادم مانده است یا منقضی شده.» این جا انقضا معنا می‌دهد. بحث شد. میرزا مطالبی بیان کرد. دیگران مطالبی بیان کردند. بعد جوابی که علمای نجف دادند این بود که اگر اجتهاد این است که شما دارید، ما هنوز باید درس بخوانیم. این هم قوت میرزا را می‌رساند، هم انصاف آن‌ها را و هم قوت قم را.

با یکی از آقایان نجف یک موقعی صحبت کردم. گفتم که ما در قم سعی کرده‌ایم که هم مسائل روز را بیان کنیم، مانند فلسفه‌های مضاف و هم قالب انضباط فقهی را حفظ نماییم. ایشان به من فرمود: قم و انضباط فقهی؟ قم و فقه منضبط؟ من هم کم نیاوردم و گفتم: خیر، قم همه روزنامه می‌خوانند. البته نمی‌خواهم کلیت را بگویم. بعضا بزرگان نجف الطافی دارند؛ از جمله خود مرجعیت اعلاى عراق الطافی به علما و اساتید قم دارند. این‌ها معلوم است. یک وقت اشتباه نشود؛ ولی در کنار این‌ها، گاهی کم‌لطفی‌هایی صورت می‌گیرد.

^۲. من همین جا باز گلایه بکنم. میرزای قمی به اعتراف بزرگان نجف، این چنین است که برای شما گفتم؛ ولی مثلا صاحب جواهر وقتی به میرزا می‌رسد، در ضمن احترامی که می‌کند و او را محقق و مدقق می‌خواند، می‌گوید فقه این‌ها فقه الاعاجم است (این اصطلاح فقه الاعاجم مربوط به صاحب جواهر است. البته به نظرم فقه العجم داشته باشیم که مربوط به ابن ادریس می‌باشد). من در کتاب روش‌شناسی / ج ۲ راجع به فقه الاعاجم صحبت کرده‌ام و با حفظ احترام وافر نسبت به صاحب جواهر، نقدی به این سخن ایشان وارد نمودم. ضمن این که می‌دانیم که صاحب جواهر عبد صالح خدا است (در این رابطه من مطالب موثقی می‌دانم که از بزرگان نقل شده است)، اما گاهی ایشان کم‌لطفی‌هایی هم دارد. فقه میرزا فقه الاعاجم نیست. این که شما آن را نمی‌پسندید، سخن دیگری است.